

## رهبر فرهمند و معلم فرهمند

لشک کولاکوفسکی / روشن وزیری

نگاه نو، ش ۷۶، بهمن ۸۶



**چکیده:** آقای کولاکوفسکی در این مقاله در صدد این است که اثبات کند، در دنیای امروز، بشر محتاج رهبر کاریزما نیست و آنچه بیشتر بشر بدان نیاز دارد معلم کاریزما می باشد.

کاریزما بنا به تعالیم پاول قدیس عطایایی ملکوتی است که به تفاوت در میان مؤمنان تقسیم شده و آنان را قادر به انجام تکالیفی خاص می کند، از جمله: آموزش، شفابخشی، پیش گویی، منشا این عطایا روح القدس است. بدون مدد روح القدس، مؤمنان نمی توانستند هیچ یک از این تکالیف را به انجام برسانند، حتی قادر نبودند به عیسی مسیح ایمان بیاورند.

مفهوم سکولار کاریزما [فره مندی] را، در تفاوت با مفهوم دینی آن، بیش از همه مدیون ماکس وبر [جامعه شناس آلمانی؛ ۱۸۶۴-۱۹۲۰] هستیم، هر چند او نخستین کسی نبود که آن را به کاربرد. این مفهوم به شهرت و آوازه ای شگفت دست یافته است. ماکس وبر تصریح می کرد که این مفهوم، مفهومی ارزش گذار نیست؛ وقتی کسی را به عنوان شخصی کاریزماتیک توصیف می کنیم، منظورمان داوری درباره خصایص اخلاقی و عقلانی او نیست. حتی آن گاه که از کاریزما می گوییم صحبت می کنیم آن را توصیفی جامعه شناسانه می دانیم، به این معنا که باورها یا ناباوری های مذهبی خود را به موضوع راه نمی دهیم.

آیا در روزگار ما، در حوزه تمدنی مان، به این گونه رهبران نیاز داریم؟ یا به عکس، باید از

آن‌ها دوری جوئیم؟ ماکس وبر سه گونه مرجعیت را شناسایی می‌کند که می‌توانند با همدیگر نیز جمع شوند: مرجعیت سنتی، مرجعیت عقلی-قانونی، و مرجعیت کاریز ماتیک. هر یک از این سه گونه، بنیادهایی را توصیف می‌کنند که مرجعیت بر پایه آنها استوار است، و نیز راه‌های مختلفی را که از طریق آنها قدرت یا استعداد نظارت بر مردم و بر حوادث مشروعیت می‌یابد: از راه رسوم و عادات، از طریق ساختارهای بوروکراتیک، و از راه اعتقاد مردم به مرجعیت اخلاقی یک فرد. در این بحث، مهم تفاوت‌گذاری میان صلاحیت‌داری سکولار است، که بر اساس انتظارات عقلانی و منطقی استوار است با مرجعیت قدسی یا شبه قدسی که نیازمند چنین اساسی نیست.

خصلت اصلی این نوع مرجعیت این است که من می‌توانم تصور کنم که خودم با کار و کوشش فراوان قادر می‌شدم دانش تعمیر اتومبیل را به دست آورم یا زبان آلبانیایی را یاد بگیرم، هر چند در این رشته‌ها بی‌استعداد هستم. به علاوه، اگر احیاناً تعمیرکار اتومبیل یا مترجم یاد شده وقت نداشته باشند کارم را انجام دهند، می‌توانم به کس دیگری مراجعه کنم که مهارت‌هایی مشابه داشته باشد. در حالی که می‌دانم این جور اشخاص خطاناپذیر نیستند، اما با اعتماد کردن به آنها عقلانی و منطقی رفتار می‌کنم.

مرجعیت سنتی، به نظر و فهم من، مرجعیتی است که به طور معمول بدون تأمل و تفکر ایجاد می‌شود، به عنوان امری برحسب عرف و عادت، مانند مرجعیت نسل قدیم برای کودکان یا مرجعیت ارباب برای رعیت در دوران فئودالیسم.

مرجعیتی که شخص کاریز ماتیک از خود می‌پراکند، به گونه‌ای دیگر است. چنین کسی را نمی‌توان با فرد دیگری جایگزین کرد، و من نیز هر قدر بکوشم نه می‌توانم مهارت او را یاد بگیرم و نه به نحوی مؤثر از آن تقلید کنم. پس، تن به مرجعیت او می‌دهم، نه به این دلیل که عقلاً مطمئن باشم که حق با اوست، بلکه به خاطر نیروی خاص شخصیت او. گویی به یک معنا باور دارم که او خطاناپذیر است، اگرچه این باور را الزاماً با این عبارت ابراز نمی‌کنم؛ شخصیتی که پیش از آن‌که چیزی بگوید، به حقانیت و درستی آنچه او خواهد گفت ایمان داریم. به این معنا مرجعیت شخصیت کاریز ماتیک جنبه شبه قدسی دارد و از پایه‌های عقلانی بی‌بهره است.

رهبران کاریز ماتیک از ترکیب نیازهای اجتماعی، انتظارات بشری و نیروی شخصی خودشان شکل می‌گیرند. به همین دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی که نیاز به رهبر

کاریز ماتیک را ایجاد می‌کنند گاه به صرف خود برای ظهور چنین شخصیتی کافی نیستند، به ویژه اگر نامزد مناسبی برای ایفای آن نقش در میان نباشد. زمانی که اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور، کمابیش، با ثبات و پیش‌بینی‌پذیر است، اوضاعی که امروزه در بیشتر دموکراسی‌های صنعتی و پسا صنعتی برقرار است، در آن احوال به رهبران سیاسی کاریز ماتیک و کسانی که شاید آرزوی دستیابی به چنین مقامی را داشته باشند نیازی نیست، آنها، حتی در صورت برخوردار بودن از نیروی شخصیتی لازم، معمولاً نمی‌توانند به بلندپروازی‌هایشان جامه عمل بپوشانند.

مقام رهبر کاریز ماتیک [فروه‌مند] مقامی همیشگی نیست: می‌توان آن را از دست داد. گفتنی است که بعد از مرگ نیز می‌توان به رهبری کاریز ماتیک بدل شد، مانند چه گوارا. رهبران کاریز ماتیک می‌توانند سبب خیر یا مایه شر بشوند، چنان که رهبران جنبش فاشیستی توانستند خبیث‌ترین تمایلات بشری را در هواداران‌شان برانگیزند مانند آمادگی برای اعمال خشونت، بی‌رحمی، بی‌قیدی و.... این رهبران همچنین می‌توانند از مرجعیت خود در برانگیختن احساس صلح و دوستی و فداکاری و همبستگی در میان مردم سودجویند. رهبر کاریز ماتیک می‌تواند آدمی تحصیل کرده یا بی‌سواد باشد. در اینجا نیز، مثل همه امور انسانی، هیچ تعریف دقیقی در کار نیست و در بسیاری مواقع حتی نمی‌توان مطمئن بود کدام رهبری شایسته این عنوان است.

کاریزمای برآمده از مقام در روزگار ما به وضوح رو به سقوط است. پادشاهان تقریباً به طور کامل آن را از دست داده‌اند، ولی هنوز اندک جذبه و هیبتی برای مقام پایی باقی مانده است. اکنون اگر قرار باشد رهبر کاریز ماتیکی ظهور کند، این ظهور ممکن است در پی بلایای غیر منتظره اجتماعی یا اقتصادی باشد، و این در حالی است که ما هرگز اطمینان نداریم که چنین بلایایی رخ نخواهند داد. اما چنین رهبری چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد؟ درست است که در موقعیت‌های استثنایی او می‌تواند تنش بحران را کاهش دهد و جلوی از هم پاشیدگی جامعه را بگیرد، ولی امن‌تر این است که بپذیریم که ارزیابی خردورزانه و سنجیده در برنامه‌ریزی راهبردی جمعی، به مراتب قابل اطمینان‌تر و اتکال‌پذیرتر است.

با این اوصاف، شخص بهره‌مند از کاریز ما هر چند ممکن است در اوضاع و احوالی خاص میوه‌هایی مطلوب برای مردم به بار آورد، اما سرآخر همواره پدیده‌ای بالقوه مخاطره‌آمیز است، چرا که همواره برخوردار از نیرویی است که می‌تواند تخم تعصب و

نفرت بکارد. پس امن تر است که بکشیم بدون کمک چنین کسانی گلیم خود را از آب بیرون بکشیم.

تصویر رهبر سیاسی کاریزماتیک می تواند برای ما قیافه سیاستمداری عوام‌گرا [پوپولیست] را تداعی کند. این دو کیفیت گاه ممکن است با هم ترکیب شوند، اما یکی نیستند. عوام‌گرایی و کارکرد کاریزمای ما همسان نمی باشند.

با این همه، کسانی هستند که از مرجعیتی کاریزماتیک بهره‌مندند و ما به راستی نیازمند آنان هستیم. کسانی که الزاماً رهبرانی سیاسی نیستند بلکه به یک معنا نقش هادیان، حافظان و مدرسان را دارند، می توانند معلم باشند؛ اما معلمی از نوعی خاص: ترجیحاً استاد یا مرشد تا معلم به معنای عادی. اینان ما را به سادگی از امری مطلع نمی کنند که می خواهیم یا نیاز مندیم بدانیم بلکه در واقع نام خود را به عنوان یک شخصیت در محتوای تعلیمات شان درج می کنند، به ویژه وقتی که آموزش هاشان جنبه اخلاقی یا دینی داشته باشد.

به این مرشدان آن گاه اعتماد می کنیم که به راستی شایسته باشند ما را تعلیم دهند و روح مان را غنا بخشند. این گونه اندر زها زمانی بی بار و بر است که مهر شخصیت معلم در محتوای تعلیماتش مندرج نباشد. ما به چنین معلم هایی نیاز داریم چون در روح مان عنصری هست که همواره در موقعیت کودکی و نابالغی باقی می ماند: دلمان می خواهد گریبان خود را از احساس مسؤلیت رها کنیم، در کنار خود کسی را داشته باشیم که به جای ما تصمیم بگیرد، یا دست کم یاد بدهد چگونه تصمیم بگیریم. پس ما دل در هوای داشتن مرشدی داریم و (در صورت محرومیت از آن) خود را هراسان و درمانده حس می کنیم.

معلم کاریزماتیک، به عکس سیاستمدار کاریزماتیک، برای این که به نحوی موثر کار کند لزومی ندارد معروف باشد. کافی است گروه کوچکی شاگرد یا مرید داشته باشد تا بتواند مواهب خود را به آنان انتقال دهد. این آموزش می تواند رشته های گوناگونی را در بر گیرد. تقریباً تمام رشته ها برای این کار مناسب اند؛ برای مثال ریاضیات. معلم کاریزماتیک می تواند ریاضیات را طوری درس بدهد که نه فقط علاقه شاگردان را به حل مسأله ای جلب کند، بلکه تحسین آنان را برای این دستاورد فوق العاده ذهن بشری برانگیزد، چنان که بتواند شکوه و جاذبه ساختار آن را دوست بدارند. برای دست یافتن به این هدف، معلم باید خود عاشق و ستایشگر موضوعی باشد که درس می دهد.

آیا این حکم شامل الاهیات نیز می شود؟ چندان مطمئن نیستم. اگر منظورمان از الاهیات

به عنوان رشته‌ای دانشگاهی است، نه علم کلام، در آن صورت نقش معلم کاریزماتیک مسلماً تعیین‌کننده است. اما الاهیات نظام‌مند [سیستماتیک]؟ حتی مطمئن نیستم که به چه موضوعاتی می‌پردازد.

این احساس را نمی‌توان آموزش داد، آن گونه که موضوع‌های معمولی را در مدرسه آموزش می‌دهیم. عموماً به مرشدی کاریزماتیک نیاز داریم تا آن را به ذهن ما بچکاند. و اگر چه می‌دانیم که استعداد‌های کاریزماتیک گاه ممکن است هدایایی شیطانی باشند. و این ما هستیم که باید فرق میان خیر و شر را تشخیص دهیم تا به نیروی فریب و افسون و آنها تسلیم نشویم. با این حال، موهبت‌های کاریزماتیک و شخصیت‌های کاریزماتیک نه تنها بخش معتبر بلکه حتی ضروری راهی را شکل می‌دهند که در آن با تقدیر خود دست به گریبان هستیم.

## ● اشاره

سیدمحمدرضی آصف‌آگاه

آقای کولاکوفسکی در مقایسه بین مرجعیت عقلی - قانونی با مرجعیت کاریزماتیک بر سه شاخصه دست می‌گذارد. مرجعیت عقلی - قانونی را دارای عنصر عقلانیت، توانایی دستیابی هر فرد به آن و خطاپذیری می‌داند، و مرجعیت کاریزماتیک را قدسی یا شبه قدسی دانسته و به عدم جایگزینی دیگری به جای کاریزما معتقد است، و چنین مرجعیتی را خطاناپذیر می‌انگارد.

باید گفت یکی از تفاوت‌های مشروعیت کاریزمایی با مشروعیت بوروکراتیک در این است که مشروعیت کاریزمایی از درون بوده و مشروعیت بوروکراتیک ساختاری است؛ بدین معنا که نیروی کاریزما از درون شروع می‌کند با ایجاد تحول در ذهن و درون نه از بیرون و ساختارها و نهادهای خارجی؛ ساختارهایی که ظاهراً عقلانی‌اند ولی در مقایسه با هدف غایی انسان به شدت از عقلانیت فرو کاهشی برخوردار است. پس در مشروعیت کاریزمایی باید ابتدا افراد براساس عقلانیت ذهن خود را از دل‌بستگی به وضع موجود تغییر دهند تا امدادهای الهی نصیب آنان گردد. چنان‌که در قرآن آمده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».<sup>۱</sup> کاریزما در تلقی اسلامی آن:

الف) هیچ‌گاه از عقلانیت تهی نیست، بلکه از مرتبه‌ای از عقلانیت فرا ابزاری هم برخوردار است.

ب) کاریزمای اسلامی در انبیاء و امامان قدسی، عقلانی و در ولایت فقیه شبه قدسی

۱. رعد (۱۳)، ۱۱

است. در نتیجه در معصومین بی‌خطا و در ولی فقیه کم‌خطا می‌باشد؛ زیرا دارای تمام یا اکثر بهره‌های عقلانی و فراعقلانی است. کاریزمای اسلامی با مفهوم عصمت و تقوا گره می‌خورد، کربن هم این اصطلاح را با ولایت در تشیع هم خانواده می‌داند.

ج) در کاریزمای اسلامی رابطه خشک شهروند و دولت به رابطه امام و امت یا رهبر و امت ترقی پیدا می‌کند و در آن عقلانیت با ایمان گره می‌خورد و به شدت اخلاقی می‌شود.

د) کاریزما در انبیاء و امامان جایگزین‌پذیر نیست، اما در ولی فقیه قابل جایگزینی است.

۳. ایشان در ادامه می‌گویند: «زمانی که اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور، کمابیش، باثبات و پیش‌بینی‌پذیر است، اوضاعی که امروزه در بیشتر دموکراسی‌های صنعتی و پسا صنعتی برقرار است، به رهبران کاریزماتیک نیازی نیست.»

در دنیای کنونی که بعضی همانند هانتینگتون ادعای جنگ تمدن‌ها در آن دارند. دنیایی که ظلم دولتی و ستم‌های بین‌المللی بیداد می‌کند، جهانی که به نام اکثریت، اقلیت با تبلیغات حاکم می‌گردند، و در نهایت دنیایی که قوانین آن با خواست و رأی چند کشور استعمارگر رقم می‌خورد یا تو می‌شود، آیا می‌توان به چنین دنیایی امید بست و آرزوی ثبات برای آن نمود و وجود رهبران قدسی و نجات‌بخش را زائد دانست؟!

۴. وی می‌گوید: «ظهور (رهبر کاریزماتیک) ممکن است در پی بلاهای غیر منتظره اجتماعی یا اقتصادی باشد، اما چنین رهبری چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد؟ درست است که در موقعیت‌های استثنایی او می‌تواند تنش بحران را کاهش دهد و جلوی از هم پاشیدگی جامعه را بگیرد، ولی امن‌تر این است که بپذیریم که ارزیابی خردورزانه و سنجیده در برنامه‌ریزی راهبردی جمعی، به مراتب قابل اطمینان‌تر و امکان‌پذیرتر است.» به نظر می‌رسد وضعیت کنونی جهان با مشکلات فراوان آن بهترین شاهد بر رد ادعای آقای کولاکوفسکی است و این وضعیت نشانگر نیاز عمیق جامعه انسانی به رهبری قدرتمند الهی و کاریزمایی است و باید گفت: رهبر کاریزمای آخرالزمان جنگ افروزی نمی‌کند، و همچنین به جنگ‌ها دامن نمی‌زند، بلکه جنگ‌هایی که ابرقدرت‌ها و سیاستمداران پسا مدرن ایجاد کرده‌اند را خاموش می‌نماید. او شروع کننده جنگ نیست بلکه او خاموش کننده جنگ‌های خانمان‌سوز است. اوست که ستم‌های فردی، اجتماعی و بین‌المللی را پایان می‌دهد و جهان را پر از عدل می‌نماید.

بازتاب اندیشه ۱۶

۴۴

رهبر فرهمند

و معلم فرهمند

مشکل اصلی نفی رهبر کاریزماتیک عدم ترسیم صحیح از وضع مطلوب است. گوینده وضع مطلوب را وضع موجود گرفته در حالی که وضع مطلوب مدینه فاضله الهی است که با وضع موجود بسیار فاصله دارد. رهبران سیاسی معمولی، غالباً در ساختار موجود استحاله می‌شوند و تنها رهبران کاریزمای الهی‌اند که از ساختارها و نظم ظاهری و ساختگی موجود که ستم‌ها و مشکلات فراوانی پیش روی بشر قرار داده است فراتر رفته و

بدون استحاله یا کمرنگ شدن، در آنها گسل ایجاد می‌نمایند و جامعه را به سمت وضع مطلوب انسانی و الاهی سوق می‌دهند.

۵. ایشان دربارهٔ نیاز به معلم کاریزماتیک می‌گویند: «ما به مرشد کاریزماتیک نیاز داریم تا آن (مسائل اخلاقی و...) را به ذهن ما بچکاند. اگر چه می‌دانیم که استعدادهای کاریزماتیک گاه ممکن است هدایای شیطانی باشند و این ما هستیم که باید فرق میان خیر و شر را تشخیص دهیم تا به نیروی فریب و افسون آنها تسلیم نشویم.»

در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ما به معلمان فره‌مند نیازمند هستیم تا اخلاق فردی را به ما بیاموزند اما نیاز به سیاستمداران و رهبران کاریزما نداشته باشیم تا در جامعه بذر اخلاق بکارند؟ در حالی که به همان دلیلی که ما ناگزیریم از اقتدا به معلمان کاریزما، به همان دلیل نیازمندیم به رهبران کاریزما. و صد البته نیازمندی جامعه پسا مدرن به رهبران کاریزما الاهی به مراتب بیشتر است. به علاوه همان طور که در شناخت مرشدان کاریزما خیر، این ما هستیم که باید هوشیارانه انتخاب کنیم، در رهبران کاریزما هم این ما هستیم که باید عاقلانه پیش رویم و رهبران الاهی را که همان پیامبران و پویندگان راه آنان هستند را برگزینیم.

در نتیجه، بهتر است در باب رهبران و معلمان فره‌مند، قائل به یک نظریه گردیم، یعنی پذیرش رهبران و معلمان کاریزما که در بالاترین سطح این، هر دو در انبیاء جمع و لازمهٔ رسیدن به مدینهٔ فاضله می‌باشند. نکته‌ای که رهن می‌باشد عدم تفکیک بین کاریزماتیک مثبت و منفی است (کاریزماتیک ارزش‌گذار است) و با قید زدن به کاریزماتیک، کاریزماتیک اسلامی را معرفی می‌نماییم که در آن الاهی و عقلانی بودن جمع می‌باشد و به نام کاریزماتیک الاهی - عقلانی نام‌گذاری می‌نماییم.

شؤبہ شاکہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی